

به خاطر زندگی

سفر دختری از کره شمالی به سوی آزادی

یئان می پارک
مریان ولرز

ترجمهٔ مریم علی حمدی



کتاب کوله پستی

پارک یئان می، ۱۹۹۳-م	سرشناسه
-Park, Yeonmi, 1993	
: به خانگی: پارک، یئان می / آزادی / یئان می پارک، مریان ولرز؛ ترجمه مریم علی محمدی	عنوان و نام پدیدآور
: تهران: کتاب المپیک، ۱۳۹۰	مشخصات نشر
: ۳۳۶ ص.	مشخصات ظاهری
: 2-355-461-600	شابک
: فیپا	وضعیت فهرست نویسی
: عنوان اصلی: In Order to Live : a North Korean Girl's Journey to Freedom,c2015	یادداشت
: پارک، یئان می، ۱۹۹۳-م	موضوع
: -Park, Yeonmi, 1993	موضوع
: پناهندگان -- کره شمالی -- سرگذشتنامه	موضوع
: Refugees -- Korea (North) -- Biography	موضوع
: پناهندگان فراری -- کره شمالی -- سرگذشتنامه	موضوع
: Defectors -- Korea (North) -- Biography	موضوع
: فرار -- کره شمالی	موضوع
: (Escapes -- Korea (North)	موضوع
: کره شمالی -- سرگذشتنامه	موضوع
: Korea (North) -- Biography	موضوع
: کره شمالی -- سیاست و حکومت -- ۱۹۹۴-۲۰۱۱م	موضوع
: Korea (North) -- Politics and government -- 1994-2011	موضوع
: کره شمالی -- اوضاع اجتماعی	موضوع
: Korea (North) -- Social conditions	موضوع
: والرز، ماریان	شناسه افزوده
: Vollers, Maryanne	شناسه افزوده
: علی محمدی، مریم، ۱۳۶۲-، مترجم	شناسه افزوده
: DS۹۳۵/۷۷۷۳	رده بندی کنگره
: ۳۲۵/۲۱۰۹۵۱۹۳	رده بندی دیویی
: ۵۹۱۱۳۴۸	شماره کتاب شناسی ملی



کتاب کوله‌پشتی

به‌خاطر زندگی

سفر دختری از کوه شمالی به سوی آزادی

نیان می‌پارک و مریم ولری

ترجمه مریم علی‌محمدی

شابک: ۹۷۸۰۰۰۰۴۶۱-۳۵۵-۲

نوبت چاپ: اول - سال ۱۳۹۹

ویراستار: مهدی خطیبی

صفحه‌آرا: آتلیه کوله‌پشتی

طراح جلد: احمد شهبازی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نشر کتاب کوله‌پشتی

تلفن: ۶۶۵۹۷۶۱۳ - ۶۶۵۹۴۸۱۰

پست الکترونیک: koolehposhti-pub@yahoo.com

وبسایت: www.ketabekoolehposhti.com

اینستاگرام: [ketabekoolehposhti](https://www.instagram.com/ketabekoolehposhti)

نشانی: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۷، واحد ۱۰۲-۱۰۴

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

فهرست

۱۱	مقدمه نویسنده
۱۹	مقدمه مترجم

بخش اول: کره شمالی

۲۲	۱. حتی پرنده‌ها و موش‌ها نیز زمزمه‌ات را می‌شنوند
۳۵	۲. تاریخی خیره‌انگ
۴۶	۳. پرستویان کلاسیک
۵۵	۴. اشک‌های خونی
۶۴	۵. رهبر کبیر
۷۹	۶. شهر رؤیاها
۹۵	۷. تاریک‌ترین شب‌ها
۱۰۶	۸. آهنگی برای چوسان
۱۱۸	۹. نسل جانگ‌مانگ
۱۳۲	۱۰. چراغ‌های چین
۱۴۲	۱۱. گمشده

بخش دوم: چین

۱۵۲	۱۲. آن‌سوی تاریکی
۱۶۷	۱۳. معامله‌ای با شیطان
۱۸۰	۱۴. هدیه تولد
۱۹۱	۱۵. خاکستر و استخوان
۱۹۹	۱۶. ربوده‌شده

۲۱۲ ۱۷. شبیه نان از آسمان

۲۱۹ ۱۸. دنبال ستاره‌ها

بخش سوم: کره جنوبی

۲۳۴ ۱۹. پرنده‌های آزادی

۲۴۹ ۲۰. رویاها و کابوس‌ها

۲۶۱ ۲۱. زهن گرسنه

۲۷۶ ۲. اکنون در راه دیدار تو

۲۸۸ ۳. آتشی شکرانگیز

۳۰۰ ۲۴. بازگشت به خانه

۳۱۵ عکس‌ها

www.ketab.ir

شب سرد و سیاه ۳۱ مارس ۲۰۰۷، من به همراه مادرم از سرایشی ساحل سنگی و یخزده رودخانه یالو^۱ به سمت به سمت پایین می‌رفتیم، رودخانه‌ای که چین را از کره شمالی جدا می‌کند. گروه‌های گشت مرزی، در آسمان و زمین، همه‌جا حضور داشتند. یک کیلومتر آن طرف‌تر از ما، برجک‌های نگهبانی بود و سربازهایی آماده شلیک تا رگس که ضد فرار از مرز را داشته باشد، از پای درآورند. هیچ ایده‌ای درباره قدم به این ناسی. از زندگی قبلی خود جدا شده بودیم تا به چین برسیم، جایی که ممکن بود فرستاده‌ای زندگی بهتر وجود داشته باشد.

سیزده سالم بود و وسط می‌رسم و وزن داشتم، درست یک هفته پیش، به بیمارستانی در زادگاهم هایسان^۲ نزدیک مرز چین، رفته بودم. عفونت روده داشتم و دکترها به اشتباه آپاندیس تشخیص داده بودند، و هنوز به دلیل زخم جراحی، درد وحشتناکی داشتم. آن قدر ضعیف شده بودم که به زحمت می‌توانستم قدمی بردارم. قاچاقچی جوان اهل کره شمالی که ما را به سویتلر^۳ برر را نمایی می‌کرد، اصرار داشت که باید در شب حرکت کنیم. به چند تن از نگهبانان رزی رشوه داده بود تا مانع گذشتن ما از مرز نشوند، ولی مسلماً نتوانسته بود به تمام سربازان آن منطقه رشوه بدهد، به همین دلیل مجبور بودیم محتاط باشیم. در تاریکی شب از راه دنیال می‌کردم، اما آن قدر خسته شده بودم که به اجبار سر پا نشستم. با این کار، خرده‌سنگ‌ها با سروصدای فراوان از کنارم به پایین سرازیر شدند. مرد قاچاقچی سریع چرخید به طرف من و با عصبانیت، اما آرام غرغر کرد. «چی کار کردی؟ چرا

1. Yalu River

2. Hysan

این قدر سروصدا می‌کنی؟» ولی خیلی دیر شده بود و ما سایه سرباز کره‌ای را دیدیم که از بستر رودخانه به بالا می‌آمد. یکی از نگهبانان مرزی رشوه‌گیر بود، اما ما را در آن تاریکی نشناخته بود.

فریاد زد: «برگرد، از اونجا بیا بیرون.»

راهنمایمان پایین پرید تا او را ببیند. می‌توانستم صدایشان را بشنوم با اینکه سعی می‌کردند هیچ‌کس صدایشان را نشنود. کمی بعد راهنما تنها برگشت.
گفت: «بریم، عجله کنین.»

نزدیک اصل‌ها بود. هوا کم‌کم گرم‌تر می‌شد و تکه‌های یخ‌زده بستر رودخانه ذوب می‌شدند. خسته و بی‌تابانه جایی که ما از روی آن می‌گذشتیم سراسیمه و باریک بود و در طول روز از آفتاب خورشید مصون بود، بنابراین به اندازه کافی محکم بود که وزن ما را تحمل کند. البته آیدوار بودیم. راهنمایمان تلفن همراه داشت؛ زنگ زد به یک چینی. سپس ما را همراه خود برد «بله!»

خودش هم شروع کرد به دویدن، اما ما هم نتوانی نداشتند. چسبیده بودم به مادرم. از ترس، کرخت و بی‌حس شده بودم. راهنما به عقب برگشت و دوید به طرف من. دستم را به زور گرفت و مرا به سمت یخ‌ها کشید. به محض آنکه به زمین سفت و خاکی رسیدیم، شروع کردیم به دویدن، و تا زمانی که از دید نگهبانان مرزی خارج نشدیم، توقف نکردیم.

بستر رودخانه تاریک بود، اما نور چراغ‌های چینگ‌بای^۱ چسب در دست جلوی پایمان می‌تابید. سریع به پشت سر چرخیدم تا به مکانی نگاه کنم که در آن متولد شده بودم. طبق معمول، برق قطع بود و تمام آن چیزی که می‌توانستم بینم تاریکی بود، افقی بی‌جان و سیاه. وقتی به کلبه کوچکی کنار چند زمین خشک و بی‌حاصل رسیدیم، احساس کردم قلبم دیگر توان تپیدن ندارد.